

## حقوق بشر و تحول در مفهوم امنیت ملی

آرمین امینی<sup>۱</sup>

چکیده:

نحوه تعامل امنیت ملی به عنوان یک متغیر ثابت که دولت‌ها سعی می‌کنند در درجه اول به تامین و حفظ آن بکوشند با آزادی بیان و حقوق بشر و همچنین دموکراسی اهمیت زیادی دارد. هر چند بسیاری از حکومت‌های توتالیتر سعی کرده‌اند که به بهانه حفظ امنیت ملی آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود سازند ولی بسیاری دیگر از کشورها با تکیه بر مواد ۱۹، ۲۰ و ۲۱ میثاق حقوق-مدنی و سیاسی ضمن احصاء موارد مشخصی از بیانات و نوشته‌ها و کنش‌های سیاسی آنها از شمول عام آزادی بیان و قلم و رفتار سیاسی که لازمه دموکراسی است مستثنی کرده‌اند.

**واژگان کلیدی:** حقوق بشر، امنیت ملی، جهانی شدن، دموکراسی

---

<sup>۱</sup> - دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

در چند دهه گذشته حقوق بشر به یکی از گفتمان‌های تاثیرگذار و مسلط در حوزه روابط بین‌المللی و داخلی تبدیل شده است و دولت‌ها رفته رفته خود را بیش از پیش به رعایت آن ملزم می‌بینند. در عین حال در همین دهه‌ها توضیح مناسبات تاثیرگذار حقوق بشر و حوزه قدرت سیاسی از جمله دغدغه‌های کارشناسان و حقوقدانان نیز بوده است. عده‌ای بر این باورند که در روند رو به رشد جهانی شدن اختیارات دولت‌ها محدودتر از گذشته شده و تحولی اساسی در مفهوم حاکمیت به وجود آمده است. اما به نظر می‌رسد چارچوب مفهومی اسناد حقوق بشری و به اندازه کافی از انعطاف‌پذیری برخوردار است که اجرای مفاد و بندهای آن منجر به آسیب دیدن صلح و امنیت نشود. براساس بیانیه جهانی حقوق بشر هیچ‌یک از بندهای این بیانیه را نمی‌توان به نحوی تفسیر کرد که با روح کلی آن در تضاد باشد و از آن جایی که "صلح و امنیت" به گفته کوفی عنان یکی از اهداف مهم سازمان ملل متحد بوده و در کنار حقوق بشر و توسعه به عنوان پایه‌های سه گانه عملکرد سازمان ملل به شمار می‌روند، اجرای هیچ‌یک از مفاد حقوق بشر را نمی‌توان متضمن نقض امنیت و صلح دانست. ایجاد نهادهای ملی حقوق بشر که وابسته به دولت یا نیمه مستقل محسوب می‌شوند نیز دلالتی دیگر بر تاثیر دو سویه حاکمیت و ایده‌های جهانشمول حقوق بشری محسوب می‌شود.

آزادی بیان و حقوق بشر در چنین فضایی در حال تعامل مثبت با امنیت ملی و تمامیت ارضی کشورها هستند. نظر به حمایت حقوق بشر از دولت‌ها در زمینه ممنوع کردن اشاعه ایده‌هایی که برخلاف امنیت ملی محسوب می‌شوند و همچنین با توجه رشد فزاینده گفتمان قومیت پس از فروپاشی شوروی و همزمان با جهانی شدن به نظر می‌رسد دولت‌های بیشتری مایل باشند که در راستای حفظ امنیت ملی و دموکراسی به تصویب و اجرای قوانینی در راستای حفظ صلح و امنیت روی بیاورند.

حقوق بشر معاصر گفتمانی ریشه‌دار و در عین حال چند بُعدی است که از یک سو شاخه‌های مختلف فلسفه را درگیر بحث حقوق بشر کرده و از سوی دیگر حقوقدانان را. حقوق بشر معاصر در بادی امر، ادعای متواضعانه‌ای دارد و آن همانا تضمین حداقل حق‌های انسانی است که از عالم اخلاق پای به عالم حقوق گذاشته برای همه انسانها صرف‌نظر از رنگ، جنس، مذهب، ملیت، نژاد و دیگر تعلقات عرضی. اما تأمل عمیق در این ادعا به خوبی نشان می‌دهد چندان هم ادعای متواضعانه‌ای نیست، چرا که از یک سو سنت را به چالش می‌کشاند و از سوی دیگر سیاستمداران را می‌هراساند. (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۰: ۲۱) این تحقیق در پی آن است که رابطه بین حقوق

بشر و امنیت و حاکمیت ملی را دریابد و بفهمد هراس سیاستمداران از حقوق بشر چرا؟ و چگونه است؟ و چگونه می‌توان بر این ترس غلبه کرد؟ و دنیایی را به نظاره نشست که حقوق بشر به مثابه امنیت ملی تعریف و تبیین شود. ترویج حقوق بشر از زمان تولد جنبش حقوق بشر در میانه قرن بیستم به عنوان رقیب یا حتی خطری برای مسائل اصلی امنیت ملی دیده می‌شود. ترویج حقوق بشر برای مدت زمانی طولانی به مثابه یک امر لوکس دیده شده است و هنگامی که حکومت [ایالات متحده]، ظرفیت دیپلماتیک اضافی دارد و امنیت ملی در مخاطره نباشد تعقیب و دنبال می‌شود. (Burke-White, 2004:251) هدف اصلی این نوشتار ارتباط بین حقوق بشر و امنیت ملی در عصر جهانی شدن است.

### امنیت ملی

نویسندگان و پژوهشگران برجسته حوزه مطالعات امنیت، توصیف‌های مختلفی از این مفهوم ارائه داده‌اند که همگی بیانگر چند چهره بودن و ابهام مفهوم امنیت‌اند. آرنولد ولفرز در مقاله‌ای با عنوان «امنیت ملی چونان نمادی مبهم»، امنیت را «نمادی مبهم» خوانده: «نماد امنیت ملی چیزی نیست مگر عاملی برای افزایش ابهام که دارای پیچش معنایی خاصی است». (افتخاری، ۱۳۸۱: ۲۵)

هیو مک دونالد و کوشید با استفاده از برخی طبقه‌بندی‌ها، ابهام مفهوم امنیت را رفع کند. اما در چنبره طبقه‌بندی‌های خود با شکست روبه‌رو شد و اعلام کرد که امنیت مفهومی "نارسانا" است. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۷) پاتریک مورگان در این‌باره می‌گوید: امنیت مانند سلامتی یا منزلت، نوعی شرایط است که به آسانی تعریف و تحلیل نمی‌پذیرد. (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۹-۱۰)

مک سوینی امنیت را واژه‌های لغزنده و بی‌ثبات می‌خواند که در گستره گیج کننده‌ای از زمینه‌های متنوع و در جهت اهداف چندگانه به وسیله افراد، شرکت‌ها، حکومت‌ها و اندیشمندان دانشگاهی به کار رفته است و در این فضا مجموعه‌ای از مردم، وسایل، اهداف، حوادث خارجی و احساسات درونی منظور شده‌اند. (کیوان حسینی، ۱۳۷۹: ۸۴-۸۵)

در نظریه‌های امنیتی یکی از رویکردهای مفید در تحلیل امنیت و مفهوم همزاد آن، یعنی تهدید نیز همین رویکرد روانشناختی است؛ حتی در تولید و به کارگیری واژه‌های امنیتی نیز نوع نگرش امنیتی تعیین کننده است. همان‌طوری که باری بوزان می‌گوید: امنیتی کردن رخدادها باعث می‌شود که تصورات سیاسی متفاوتی از وقایع، نزد بازیگر ایجاد شود که در نهایت

1- Barry Buzan

2- securitization

به افزایش ناامنی وی منجر می‌شود و لذا کاربرد واژگان با حساسیت بالا مانند بحران، خطر، و... موضوعیت می‌یابند. از طرف دیگر، نگرش‌های مبتنی بر غیرامنیتی کردن پدیده‌ها باعث می‌شود که واژه‌ها و اصطلاحاتی با حساسیت کمتر مانند: موضوع، مسئله، پدیده و... به کار گرفته شود. بنابراین تعریف مبهمی می‌باشد که بیشتر مناسب سطح فردی است و علاوه بر این امنیت و احساس امنیت، دو مقوله درهم تنیده ولی جدا از هم هستند، چرا که ممکن است امنیت در واقعیت وجود داشته باشد. اما بنا به دلائلی احساس امنیت وجود نداشته باشد و یا بالعکس، احساس امنیت باشد و لیکن، امنیت واقعی وجود نداشته باشد. (کلاهیچیان، ۱۳۸۲: ۹۳)

مطالعه نظریات امنیت، ملازم با بحث مکاتب امنیتی در نزد تئوریسین‌های امنیت خواهد بود. مکاتب امنیتی به سه دسته عمده و اساسی پوزیتیویست، سازه‌نگاران و مکاتب پست پوزیتیویست تقسیم شده‌اند (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۸۳) که به ترتیب بر امنیت وجودی، امنیت رفاهی و امنیت معنا بخش تاکید دارند. این مکاتب، دارای صاحب‌نظران متعدد با چشم اندازهای نظری مخصوص به خود هستند که در عین داشتن اصول موضوعه مشترک، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. (سیف زاده، ۱۳۸۳: ۱۵)

کنت والتز، مورگنتا، جان میرشایمر، رندال شویلر از جمله نظریه‌پردازان مکتب پوزیتیویست به شمار می‌آیند. به اعتقاد این تئوریسین‌ها، امنیت با هدف حفظ و بقای وضع موجود، بر نظم بخشی استوار است. این مکتب پاسداری از وضع موجود را دال بر امنیت دانسته است. به این معنا که فرد، گروه، شهر، کشور و یا هر مرجع امنیتی دیگر، وقتی قادر به حراست و نگهداری از حیات خود باشد و بتواند هستی خویش را تضمین نماید، به امنیت دست یافته است. از این‌رو، پوزیتیویست‌ها بر امنیت وجودی تاکید دارند. امنیت در این وادی برابر و مترداف نظم تلقی شده است و هر چه بتوان محیط فرد و افراد جامعه را تحت قاعده و هنجارها به سوی برقراری نظم سوق داد، امنیت محقق می‌گردد. اطاعت افراد از قوانین رسمی جامعه و رفتار مبتنی بر عرف و رسوم جاری، نظم زندگی را تضمین می‌کند و امنیت برقرار می‌ماند. در این چشم انداز، حوزه معنایی امنیت با نظم اجتماعی همپوشانی دارد.

به اعتقاد پوزیتیویست‌ها، برای تحقق نظم و امنیت باید با خطرات و تهدیداتی که محل جان و حیات افراد جامعه می‌باشد، به مقابله پرداخت. مهمترین و اساسی‌ترین تهدیدات، جرایم و تخلفات هستند که نظم هنجاری جامعه را از بین برده و موجب آسیب به شهروندان می‌گردند. ابزارهای زور و قدرت کارآمدترین تجهیزات برای مقابله با خطرات در نظر گرفته شده‌اند. (نویدینیا، ۱۳۸۴) چنانکه پلیس با قدرت نظامی بالاتر، توان مقابله بیشتری با مجرمان را خواهد داشت و

بالعکس هر چه تجهیزات نظامی و ادوات انتظامی کمتر باشد یا مدرن و جدید نباشد، از توان مقابله پلیس کاسته خواهد شد. به عبارت دیگر، برقراری امنیت در گرو توان مقابله با جرایمی است که جان افراد را نشانه رفته است و مانع از برقراری امنیت وجودی می‌باشد.

در کنار دیدگاه پوزیتیویستی، مکاتب سازه‌انگاران قرار دارد که به تعبیری حلقه واسط میان نظریات پوزیتیویست و پست‌پوزیتیویستی است. ایمانوئل آدلر، مایکل بارنت، پیتر کاتزنشتاین و الکساندر ونت از جمله نظریه‌پردازان سازه‌انگار محسوب می‌گردند. به اعتقاد آنان امنیت را برابر آسایش دانسته و هر آنچه که موجبات دغدغه، تشویش و از بین رفتن آسودگی و آرامش شود، ناامنی تلقی می‌کنند. از این‌رو، تئوریسین‌های سازه‌انگار، برای امنیت حوزه معنایی گسترده و وسیعی قائل هستند، به گونه‌ای که تمام شئون و ابعاد زندگی انسان را در برمی‌گیرد. آنان بر امنیت رفاهی تاکید دارند و با ایجاد بسترهای دستیابی به رفاه، امکانات و فرصت‌ها، نگرانی‌ها را زدوده و آرامش و آسایش را ایجاد می‌کنند.

سازه‌انگاران مقابله با جرایم را شرط لازم برای تحقق امنیت در نظر می‌گیرند، اما بیشتر بر پیشگیری از خطرات، تهدیدات و آسیب‌ها به عنوان شرط کافی تاکید دارند. آنان معتقدند در بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی اگر مکانیسم‌های پیشگیری صحیح عمل نمایند، جرم و تخلفی رخ نخواهد داد و بر این امر تاکید می‌کنند که پیشگیری زمانی قادر به کاهش جرایم و خطرات است، که امکانات لازم آماده سازی شده باشند و در جهت هدف امنیتی برنامه ریزی و مدیریت شوند. (نوبدینیا، ۱۳۸۸) با توجه به این چشم‌انداز، قدرت و زور بهترین و کارآمدترین ابزارهای امنیت بخشی نیستند و باید از ابزارهای ارتباطی و فرهنگی در کنار توان نظامی بهره جست. یعنی با آموزش، اطلاع‌رسانی، آگاهی بخشی از اضطراب، ترس، خطرات کاست و آسودگی و آرامش را با یادگیری رویه‌های پیشگیری فراهم نمود. پست پوزیتیویست، به تعبیری در مقابل پوزیتیویست قرار دارد. پوزیتیویست‌ها بر خطرات عینی، تهدیدات فیزیکی، مقابله‌های سخت‌افزاری، رویه‌های نظامی‌گری تاکید دارند در حالی که در مقابل پست پوزیتیویست‌ها، به جنبه‌های ذهنی و فرهنگی، تقابلات نرم‌افزاری و مناسبات تمدنی پرداخته و از حوائج مشترک چون تامین جان و مال گذر کرده و بر معنابخشی و شکوفایی زندگی معطوف هستند. از این‌رو، امنیت معنابخش را مطرح می‌نمایند. به این جهت، حوزه معنایی امنیت در مکاتب پست پوزیتیویست‌ها، جنبه خاص و ویژه انسانی پیدا کرده است که همانا آزادی و آزادپروری است. به اعتقاد این نظریه‌پردازان، امنیت زمانی محقق می‌گردد که هر فرد انسانی آزاد به انتخاب راه و روش زندگی خویش است و هر آنچه را با تدبیر و اندیشه خویش جستجو می‌نماید، می‌تواند به دست آورد. (سیف زاده، ۱۳۸۳)

هیچ کس نمی‌تواند آزادی و اختیار را از انسان دریغ کند که در این حالت ناامنی بروز می‌کند. لذا، امنیت مترادف با آزادی است و وقتی انسان آزادانه به دنبال اهداف زندگی خویش است امنیت معنابخش تحقق گرفته است و بالعکس به هر دلیلی چون اجبار، ترس، مجازات و از این قبیل انسان عنان آزادی خویش را از دست دهد، امنیت نیز رخت بریسته است. (نویدینیا، ۱۳۸۵) استیو اسمیت، استفن وات، اشلی و والکر، کاکس و گیل از جمله نظریه‌پردازان پست پوزیتیویست هستند که بر ایجاد توانمندی، بالابردن ظرفیت‌های انسانی، پرورش استعداد‌های بشری تأکید دارند که شایسته زیستی را برای انسان به ارمغان می‌آورد و آزادی را در روح و جان او می‌پرورد. لذا، تولید بهره‌وری و افزایش منافع را در دستور کار خود دارند. این امر، به معنای غفلت از خطرات، تهدیدات و جرایم نیست، بلکه توجه بر جنبه‌های انسانی است که سایر مکاتب به فراموشی سپرده شده‌اند. بی‌عدالتی، فقر، نابرابری، تبعیض، خشونت از جمله مواردی هستند که موجب تهی شدن ارزش‌های انسانی از زندگی شده و به سلطه و اسارت انسان دامن می‌زنند و آزاداندیشی و آزاد زیستی را می‌ریابند، این امور که ناامنی تلقی می‌شوند با قدرت نظامی و اعمال زور از بین نمی‌روند، بلکه باید با حمایت از نیروهای آسیب دیده و مراقبت از آنان، توان از دست رفته را به آنان بازگرداند و ضمن بازسازی سرمایه‌های انسانی به شیوه‌های پشتیبانی و حمایت‌گری دامن زد، تا زمینه‌های بهزیستی فراهم شود. (ماندل، ۱۳۷۹) لذا، این مکتب بیشتر از سایر مکاتب به وضعیت اقوام، اقلیت‌های مذهبی، زنان و کودکان، اقشار پایین، طبقات کارگری، شرایط تحصیلی، سانسور و محدودیت‌های اطلاعاتی، وضعیت زندانیان پرداخته است. (نویدینیا، ۱۳۸۹)

### مسئولیت حمایت

اگر بخواهیم مفهوم «مسئولیت حمایت» را در بستر حاکمیت دولت تجزیه و تحلیل کنیم، باید اشاره کرد که این مفهوم پیش از هر چیز امری است مرتبط با مسئولیت دولت، بدین جهت که پیشگیری از درون مرزها شروع می‌شود و حمایت از مردم ویژگی معرف حاکمیت و از جمله شرایط دولت در قرن بیست و یکم است. جامعه بین‌المللی در این میان می‌تواند نقشی مکمل ایفا کند. در این حوزه سیاسی همچون بسیاری از دیگر حوزه‌ها، ملل متحد بر قدرت و اراده دولت‌های عضو دارای حاکمیت متکی است. در دنیای کنونی که رفته رفته مستقل شده، رو به جهانی شدن دارد، نیاز به حرکت از تدابیر شخصی دولتی به مدیریت مؤثر، حتی ترغیب پذیرش تنوع از طریق اصل منع تبعیض و بهره‌مندی برابر از حق‌ها به وجود آمده است. دولت مسئول، بر پایه تدابیر وحدت بنا می‌شود و نه ایجاد محرومیت. این امر دربردارنده ایجاد نهادها، ظرفیت‌سازی

و رویه‌هایی برای مدیریت کارآمد بحران، که اغلب بر اثر رشد ناموزون و تغییر سریع اوضاع و احوال که گروهی را بیشتر از گروه دیگر منتفع می‌سازد، است. (بند ۱۴)

مسئولیت حمایت از مردم باید زمینه‌ساز «حاکمیت مسئول» باشد و این امر وقتی میسر است که دولت‌ها با یکدیگر همکاری کنند. (فلسفی، ۱۳۹۴: ۶۳۰) آنچه در ارتباط با رابطه مسئولیت حمایت، حاکمیت و حقوق بشر مهم است، این است که احترام به حقوق بشر عنصر ضروری و اساسی حاکمیت مسئول است. (بند ۱۶)

مفهوم «مسئولیت حمایت» نیز که در سده حاضر به واژگان حقوقی و سیاسی بین‌المللی راه یافته است، نشان از این دارد که دولت و حاکمیت به عنوان سازه‌هایی اجتماعی در گذر زمان - مکان متحول می‌شوند. دولت در عصر حاضر نه تنها از بین نرفته است و از حاکمیت آن نیز کاسته نشده است، بلکه قدرت نظارتی و اجرایی آن نیز بیش از گذشته شده است. در واقع می‌توان از بیان آنتونی گیدنز در اینجا استفاده کرد و گفت که حقوق بشر به عنوان ساختار و گفتمان جهانی کنونی هم می‌تواند تحدیدکننده و هم تشویق‌کننده دولت‌ها و قدرت و حاکمیت آن‌ها باشد و این در ارتباط دوسویه دولت با حقوق بشر مشخص می‌شود که آیا حقوق بشر، در تعامل با حاکمیت دولت‌ها است یا در تقابل با آن.

بنابراین و با اتکاء به مفهوم مسئولیت حمایت مشاهده می‌کنیم که دیدگاه جامعه بین‌المللی بر این مبنا استوار است که حقوق بشر مفهوم مرکزی و اساسی دولت مسئولی است که از حاکمیت برخوردار است، به عبارت دیگر همان‌گونه که قواعد و هنجارهای حقوق بشری توسط دولت‌ها نوشته می‌شوند، اجرا و عملیاتی‌شدن حقوق بشر نیز بایستی توسط دولت تضمین شود اما نه هر دولتی، بلکه دولتی مدنظر است که علاوه بر حق حاکمیت و برخورداری از آن، مسئولیت نیز دارد و این همان تغییری است که در ماهیت و وجهه دولت و حاکمیت در قرن بیست و یکم شاهد آن هستیم.

شاید بتوان گفت که تفسیر و تفهّم مفاهیم در گذر زمان و مکان موجب شد که تعریف و برداشت از دولت و حاکمیت به مثابه مسئولیت، از زمانی که توماس هابز، لویاتان را نوشت و در آن استدلال کرد که افراد با قرارداد میان خود، قدرت خود را به لویاتان یا دولت تفویض می‌کنند تا از آن‌ها در مقابل مخاطرات دفاع کند، به تعویق بیفتد. به مرور زمان و با پدیدارشدن سازمان‌های بین‌المللی و در پی آن طرح مفاهیمی چون حقوق بشر، مفهوم حاکمیت از صورت خشن و مقتدر خود به مثابه مصونیت به صورتی مخملین یعنی حاکمیت به مثابه مسئولیت درآمده است. در

اینجا، دیگر، مسئولین حکومتی، نه تنها مصون نیستند، بلکه آن‌ها مسئول اقدامات خود هستند و مهمترین این اقدامات، حفاظت و بهبود رفاه و ایمنی شهروندان است.

دولت در بستر تاریخ (زمان و مکان) متحول شده است و معنا و مفهوم آن و در ذیل آن، حاکمیت نیز متحول شده است. در واقع، دولت به عنوان کارگزار، هم کنش‌هایی را در جهت تغییر و هم تداوم نظام دولتی انجام داده است که حقوق بشر نیز از همین کنش‌هاست که خود به ساختاری تبدیل شده است که دولت و حاکمیت ملی در قرن بیست و یکم در این ساختار و با این ساختار در اندرکنش هستند. همان‌گونه که گیدنز نیز بیان می‌کند، در چهارچوب دولت‌های ملی، تشدید فعالیت‌های حفاظتی به فشارهای فزاینده‌ای برای مشارکت دموکراتیک می‌انجامد. این امر تصادفی نیست که تقریباً هیچ دولتی در جهان امروز وجود ندارد که خودش را «دموکراتیک» قلمداد نکند، هرچند که طیف نظام‌های حکومتی خاصی که تحت این عنوان در می‌آیند، بسیار گسترده است. این قضیه تنها جنبه لفاظی ندارد. دولت‌هایی که برچسب دموکراتیک بر خود می‌نهند، همیشه رویه‌هایی برای دخالت دادن شهروندان در شیوه‌های حکومت کردن دارند. هرچند که در عمل چنین دخالتی ممکن است ضعیف باشد. چرا؟ برای این که فرمانروایان دولت‌های مدرن دریافته‌اند که حکومت کارآمد به رضایت ضمنی اتباعشان به شیوه‌هایی نیاز دارد که در دولت‌های پیش از مدرن نه ممکن و نه ضروری بودند. (گیدنز، ۱۳۹۴: ۱۴۴)

رئالیسم دولت محور که حفظ حاکمیت دولت‌ها و امنیت ملی آن‌ها را سرلوحه اندیشه خود قرار داده است حقوق و اخلاق را در وادی قدرت تعریف می‌کند و برآمده از قدرت. حق تو آن چیزی است که قدرت تو به ارمغان می‌آورد. بنابراین حق با قدرت تعریف می‌شود. همان‌گونه که ادوارد کلود زیچ بیان کرده است شالوده مطالعات امنیتی در اندیشه رئالیستی متفکرانی چون توماس هابز، کلاوزویتز و توسیدید است. (کلود زیچ، ۱۳۹۰: ۶۷) هرچند وی بیان می‌کند این شالوده نمی‌تواند نقطه اتکاء نهایی باشد اما آن چه امروزه نیز شاهدیم دولت‌محوری رئالیستی است که هرچند تا حدودی به نقد کشانده می‌شود اما همچنان استوار ایستاده است.

بر همین اساس حقوق بشر در اندیشه رئالیستی چندان محل بحث نمی‌باشد و اگر حقوق بشر در معنایی حقوقی مطرح شود در تعارض با حاکمیت و امنیت ملی قرار می‌گیرد که دولت مهمترین مرجع آن در رئالیسم است. در بهترین حالت می‌توان حقوق بشر را ابزاری در درون قواعد رئالیسم کلاسیک دانست که مایه‌های اصلی رفتار دولت‌های بزرگی مانند آمریکا را ساخته است. در عرصه سیاسی جهانی گفتمان قدرت، زور، منفعت و شرارت انسان حاکم است که به شدت گفتمان حقوق بشر و امنیت انسانی - بشری را تحت تأثیر قرار می‌دهد.



## تبیین امنیت ملی، حاکمیت ملی و حقوق بشر از منظر سازه‌انگاری

سازه‌انگاری پاسخی است در برابر اثبات‌گرایان که معتقدند، رفتار دولت‌ها به طور عمده توسط ساختار مادی سیستم بین‌الملل شکل می‌گیرد و توزیع توانمندی‌های مادی دولت، عامل مهم و کلیدی برای فهم جهان سیاست است و فرااثبات‌گرایان که معتقدند زبان، عقاید و مفاهیم به دنیای اجتماعی شکل می‌دهند.

الکساندر ونت<sup>۱</sup> معتقد است که ساختار اجتماعی دارای سه عنصر شناخت مشترک، منابع مادی و عمل است. در درجه اول ساختارهای اجتماعی تا اندازه‌ای به فهم، توقعات و شناخت مشترک تعریف می‌گردد و این عوامل بازیگران را در یک موقعیت خاص و ماهیت روابطشان را «چه مشارکت‌جویانه و چه منازعه‌جو» را به وجود می‌آورد. (ونت، ۱۳۸۴) الکساندر ونت، رئالیسم، نورئالیسم و نولیبیرالیسم را مادی‌گرا می‌داند؛ برای اینکه این‌ها، بنیادی‌ترین واقعیت در مورد جامعه را نیروی مادی می‌دانند و در مقابل، معناگرایان<sup>۲</sup> قرار می‌گیرند که بنیادی‌ترین واقعیت را سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی می‌دانند.

ونت می‌گوید اشخاص اولاً براساس معانی که چیزها دارند عمل می‌کند و ثانیاً این معانی در ذات جهان نیستند بلکه در تعامل شکل می‌گیرند مانند دوستی و خصومت. از نظر ونت با وجود اینکه توانمندی‌های مادی دارای اهمیت‌اند اما باید به ساختارهای شناختی مشترک که به عنوان بستر منابع مادی عمل می‌کند، توجه شود. ساختارهای شناختی، معنای لازم را برای کنش انسان می‌دهد. جان راگی<sup>۳</sup> به عنوان اندیشمند مطرح دیگری با رویکرد سازه‌انگاران بر آن است که سازه‌انگاری، سیاست بین‌الملل را براساس یک هستی‌شناسی<sup>۴</sup> رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجار و انگاره‌ها اهمیت می‌دهد.

هستی‌شناسی چیست و به چه چیزی اشاره دارد؟ در ساده‌ترین تعریف می‌توان گفت هستی‌شناسی شرح عامی است از اینکه چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند که از مباحث فرانتزری است. دیدگاه هستی‌شناسانه سازه‌انگاری دیدگاهی بینابینی است میان آنچه که جهان اجتماعی و موجودیت‌های آن را مستقل از برداشت‌ها و فهم انسان‌ها می‌داند (دیدگاه مادی‌گرا) و آنچه که جهان اجتماعی را دارای جنبه ذهنی و گفتمانی می‌داند و وجودی مستقل از ذهن و فهم انسانی برای آن قائل نیست (دیدگاه معناگرا). (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۸)

<sup>۱</sup> - Alexander Wendt

<sup>۲</sup> - materialist

<sup>۳</sup> - idealists

<sup>۴</sup> - John Ruggie

<sup>۵</sup> - Ontology

از نظر سازه‌انگاران، واقعیت بین‌المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین‌المللی، فهم دولت‌ها از خود، و رفتار عمومی دولت‌ها را شناخت بینادهنی که خود وابسته به فرایند تعامل بین‌المللی است، قوام می‌بخشد. در سازه‌انگاری، هویت جدا از بستر اجتماعی تعریف نمی‌شود و ذاتاً امری رابطه‌ای است. هویت دولت‌ها به عنوان کنشگرانی منفعت‌طلب، جنگ‌طلب، صلح‌طلب، لیبرال، و ... در ارتباط و در بستر اجتماعی با سایر کنشگران تعریف می‌شود. بر همین اساس است که ونت بیان می‌کند اگر هویت‌ها، اجتماعی و حاصل تعامل باشند، می‌توانند به صورت‌های متفاوتی شکل گیرند. مشکله هویت به بیان وی این است که آیا و تحت چه شرایطی، هویت‌ها جمعی‌تر یا خودمحورتر می‌شوند. به عنوان نمونه هرچه احساس یگانگی دولت‌ها نسبت به یکدیگر بیشتر باشد بیشتر به سمت رویه‌های امنیتی جمعی اشتیاق نشان می‌دهند و در نتیجه همکاری میان آن‌ها تقویت می‌شود و بالعکس، هرچه از هم احساس دوری بیشتری داشته باشند، روابطشان مبتنی بر خودمحوری بیشتری خواهد بود. (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۳۳-۳۳۲) از منظر نظریه سازه‌انگاری، پدیده‌ها ساخته و پرداخته ذهن انسانها است. امنیت و حاکمیت ملی به مفهوم رئالیستی، حقوق بشر به عنوان مفهومی غربی یا اسلامی، آنا‌رشی و ... همه این‌گونه‌اند و برساخته دولت‌ها هستند. از این منظر آنچه را که تحت عنوان حاکمیت مطرح می‌کنیم عملاً برساخته دولت‌هاست. در حقیقت آن نوعی اعتبار است که دولت‌ها به یکدیگر می‌دهند، زیرا یک دولت در وضعیتی ممکن است وارد عرصه سیاست بین‌الملل شود و با سایرین ارتباط برقرار کند که مورد شناسایی دیگران قرار گیرد. در هر صورت سازه‌انگاران حاکمیت را به عنوان یکی از عناصر تجزیه‌ناپذیر دولت قبول ندارند و بر این اعتقادند که ساخته و پرداخته ذهن بازیگران است. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۶۲-۱۶۳)

## نظریه بومرنگ<sup>۲</sup>

نظریه بومرنگ تامس ریس و همکارانش (Risse and others, 1999: 1-38) در ارتباط با پذیرش هنجارهای حقوق بشری در جامعه دولت‌ها است. در نظریه بومرنگ و در ارتباط با پذیرش و رعایت یا نقض هنجارهای حقوق بشری با پنج مرحله دگرگونی و تغییر روبرو هستیم. اولین مرحله سرکوب است. در این مرحله هنجارهای حقوق بشری با سرکوب دولت‌های سرکوبگر مواجه می‌شود و از همین‌رو است که با انتشار اطلاعاتی مبنی بر نقض آن‌ها وارد مرحله دوم یعنی انکار می‌شویم. دولت‌های ناقض حقوق بشر منکر نقض این حقوق می‌شوند. در مرحله سوم و با

1 - construct

2 - boomerang theory

دوام مقاومت این دولت‌ها، دولت هدف وارد مرحله سازش تاکتیکی می‌شود که این سازش‌ها ممکن است در دو مسیر سیر کنند: ممکن است فضا را برای گروه‌های فشار داخلی باز کنند که این امر خود موجب تغییرات بیشتری می‌شود یا اینکه ممکن است بتوانند به فشار خارجی حق‌السکوت دهند.

در مرحله چهارم هنجارهای حقوق بشر به یک وضعیت توصیه‌ای می‌رسند و حکومت‌ها آن‌ها را به عنوان اموری مشروع می‌پذیرند گرچه به طور بسیار ناقصی اجرا می‌کنند. آن‌ها معاهدات حقوق بشر را امضاء و هنجارهایش را در قانون اساسی ملی و یا دیگر قوانین ملی نهادینه می‌کنند و برای شهروندانشان امکان جبران موارد نقض را فراهم می‌سازند. اگرچه باز هم موارد نقض واقع می‌شوند اما از این پس دیالوگ درباره آن‌ها براساس حقوق بشر صورت می‌گیرد. در مرحله پنجم تابعیت از معیارهای حقوق بشر بین‌المللی عادی می‌شود و در وقت لزوم با زور محقق می‌شود. در نظریه بومرنگ هم می‌بینیم که هنجارهای حقوق بشر در ارتباطات هستند که معنا و مفهوم می‌یابند و به منصفه ظهور می‌رسند و جایگاهی در خور می‌یابند. اما انتقاد وارد بر این نظریه این است که نمی‌توان این هنجارها را با زور تحمیل کرد. آنچه که در این تحقیق با کمک از نظریه سازه‌نگاری در پی آن هستیم که بر این انتقاد فائق آییم به گونه‌ای که هنجارهای حقوق بشری در ارتباطی بین‌الادھانی به هنجاری جهانی تبدیل می‌شوند و منافع ملی و امنیت و حاکمیت ملی و همه آنچه دولت‌ها دنبال آن هستند در راستای آن تعریف و تبیین می‌شود. در واقع می‌توان در این مرحله دولت‌ها را دولت‌های منفعت طلب و سودجو ندانست بلکه بر آن‌ها عنوان دولت‌های حقوق بشری اطلاق کرد یا منفعت و سود را حقوق بشر در نظر گرفت و فهمید.

### جهانی شدن و حقوق بشر

جهانی‌شدن و ابعاد گوناگون آن، افزایش شمار دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، گسترش ارتباطات، کوچک شدن جهان و سرانجام دامن گسترده‌تری خطرها برای زندگی انسان و محیط زیست آن، از ویژگی‌های این جامعه تازه است. هم‌خوان با این گرایش به سوی همگرایی و اشتراک در سرنوشت، حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بشر نیز به عنوان بازتاب واقعیات جامعه بین‌الملل، از دید ساختاری به حقوق داخلی نزدیکتر و نظام‌وار شده، پیوسته دولت‌ها را متعهد ساخته است و در واقع رو به سوی دارد که بیشتر به منافع کل بشریت و منافع ملت‌ها توجه کند تا تنها به دولت‌ها. با توجه به اینکه مسئله حقوق بشر امروزه در سطح جهانی بسیار مورد توجه قرار گرفته است، در این راستا برخی دولت‌ها به بهانه تعارض با حاکمیت خود حقوق بشر را نادیده گرفته و حکومت به

<sup>1</sup> - prescriptive status

عنوان مدافع حقوق اجتماع و حافظ دوام دولت، در بسیاری موارد محدود شدن حقوق بشر را لازم می‌بیند و حقوق بشر نیز در راه حفظ حیثیت ذاتی انسان، نوع بشر را اولویت می‌بخشد. تلاش برای یافتن نقطه تعادل میان اجرای حقوق بشر و حفاظت از مؤلفه‌های سیاسی ملی، منشأ بسیاری از تنش‌های سیاسی در درون دولت‌ها بوده است. این پژوهش سعی دارد به این سوال اساسی پاسخ گوید: که آیا حاکمیت بین‌المللی از حقوق بشر با حاکمیت دولت‌ها تعارض دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا حقوق بشر و مکانیسم حمایتی و نظارتی از آن منجر به تضعیف حاکمیت دولت‌ها خواهد شد یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال، نگارنده بر حقوق بشر دموکراتیک و انسانی در صورتی که به تحقق واقعی حقوق بشر و تحقق حاکمیت واقعی مردم در عرصه حکومت‌های داخلی آنان منجر شود تأکید می‌کند که اصل حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر با یکدیگر تعارض چندانی ندارند؛ هرچند سازوکارهای نظارتی و حمایتی نسبت به حقوق بشر منجر به تضعیف نسبی حاکمیت دولت‌ها گشته است.

آثار جهانی‌شدن در حوزه‌های مختلف حقوق یکسان نیست. جهانی شدن از جنبه محور اقتصادی، منجر به عبور از حقوق دولتی یا حقوق بین دولتی به سمت قانون بازار (Lex Mercatoria) گردیده است. گسترش مسأله داوری به نوعی انعکاس این واقعیت است. در چنین وضعیتی سخن راندن از بحران تئوری «خدمت عمومی» به عنوان مبنای کارکردی دولت و اساساً حقوق عمومی دور از واقعیت نیست. نقش دولتی که در ساختار «حقوق دولتی» بسیار پررنگ است، در حقوق جهانی شدن به نقش نظارتی کاهش می‌یابد. با این حال در حقوق جهانی شده تنها دولت عهده‌دار نقش نظاری (برقراری امنیت حقوقی) نیست؛ بلکه نهادهای غیردولتی نیز در این زمینه فعالیت می‌کنند. به همین دلیل حاکمیت (sovereignty) نه یک قدرت انحصاری بلکه یک قدرت اشتراکی محسوب می‌گردد. نقش نهادهای خصوصی البته به مشارکت در نظارت نیز محدود نمی‌شود، بلکه این نهادها در ایجاد قواعد حقوقی نیز نقشی مستقیم یافته‌اند و به این ترتیب است که می‌توان از غیردولتی کردن حقوق هم در سطح هدف و هم در سطح مبنا سخن به میان آورد؛ آنچه که برخی آن را شاخصه‌های حقوق پست مدرن نامیده‌اند. بدینسان، سخن راندن از مفهوم «خصوصی‌سازی کیفی و کمی» یا به عبارتی دیگر باز فئودالیزه شدن ساختار اجتماعی نادرست نیست. این ساختار جدید نه با ساختار فردگرایی اجتماعی یا اخلاقی سازگار است و نه با ساختار فردگرایی اقتدارگرای قرن نوزدهم، ولی می‌تواند به مثابه انتقام حقوق خصوصی از حقوق عمومی تلقی گردد؛ حقوق عمومی که با فرایند «اجتماعی شدن حقوق» حوزه حقوق خصوصی را هم از جهت کیفی و هم از جهت کمی محدود کرده بود.

البته نباید از نظر دور داشت که با رویکردی جامعه‌شناختی، جهانی‌شدن همسو با گسترش حقوق خصوصی منجر به تمایل نسبت به نوعی آنتروپومورفیسم حقوقی نیز گردیده است که می‌تواند آن را به گسترش نقش بالفعل فرد (به عنوان عامل یا معلول) در روابط حقوقی تعبیر کرد. به عبارت دیگر اگر در حقوق بین‌الملل کلاسیک، دولتها بازیگران اصلی هستند، در حقوق جهانی شدن افراد نیز در کنار دولتها و چه بسا با نقشی پررنگتر از دولتها بازیگران حقوق جهانی شده را شکل می‌دهند.

جهانی‌شدن حقوق بشر، محور دوم جهانی‌شدن حقوق است. این محور تا حدودی تأثیرات محور اقتصادی جهانی‌شدن را تعدیل می‌کند. واقعیت این است که با جهانی‌شدن حقوق بشر، انتقال ارزش‌هایی که فرآیند جهانی‌شدن بر آنها مبتنی است، مانند دموکراسی، دولت قانونمند، حقوق تعاون اجتماعی (نسل سوم حقوق بشر که حق برخورداری از محیط زیستی سالم مهمترین نماد آن شده است) میسر گردیده است و این مسأله به تقویت حقوق عمومی ارزشی کمک بسیار نموده است؛ بنابراین جهانی‌شدن حقوق با امر عمومی (Chose Publique) بیگانه نیست. امری که به جای خود مقتضی محدودیت در اعمال قدرت دولتهای برخوردار از حاکمیت است. چرا که اعمال حاکمیت بلا شرط واحدهای سیاسی، مخل منافع بنیادی آحاد جامعه بین‌المللی به طور کلی است؛ منافع حیاتی و اولیه‌ای که فراتر از منافع فردی دولتها و نظم سنتی ناظر بر آنها تعریف و تبیین می‌شود. جان لاک، مفهوم یک دولت بزرگ را که در کلیه عرصه‌ها چیره باشد، که به منزله گستاخی طبقه یا طبقات فرادست است و ملازم با به کارگیری زور و قوه قهریه به صورت دلبخواهانه، نفی می‌کند. از نظر او نهاد دولت را می‌توان و باید به مثابه ابزاری در خدمت دفاع از زندگی، آزادی و دارایی شهروندان درک کرد. یعنی منطق وجودی حکومت، حراست از حقوق افراد است بدان گونه که خداوند مقرر داشته و در قانون محترم شمرده شده است. از این منظر، چون هر انسانی مسئولیت سایر انسان‌ها را نیز عهده‌دار است، لذا تخلف و عدول از معیارهای ناظر بر و نیز ملهم از ارزش‌های عالی‌ه انسانی، در شمول قواعد و اصولی قرار می‌گیرد که یک امر و مسأله خصوصی تلقی نمی‌شود. قواعدی که مؤید نظم حقوقی‌ای است که با توجه به مبانی و بستر نظری و ضرورت عملی ایجاد آن، بیانگر اساسی‌ترین و با اهمیت‌ترین منافع حیاتی و اولیه و نیز همکاری در جامعه جهانی بوده و حافظ و حامی ارزش‌هایی است که به کل جامعه جهانی تعلق دارد و قواعد و تعهدات خاصی موسوم به *erga omnes*، یا تعهدات نسبت به جامعه بین‌المللی را تحمیل می‌کند. نظم حقوقی‌ای که شایسته انسانی است که جامعه بین‌المللی متشکل از افراد انسانی مورد نظر ژرژ سل را لازم است. جامعه‌ای که از نظر او در مسیر تغییر و تحولی قرار دارد

که به تدریج نظم حقوقی‌ای را ایجاد خواهد کرد که افراد عادی را در بر خواهد گرفت. نظم حقوقی جدیدی که آرمان‌گراست. آرمانی که تحولات اخیر در جامعه بین‌المللی و بالمآل در حقوق بین‌الملل حکایت از ظهور آن دارد. نظم مبتنی بر قواعدی که بنابر تعریف و معطوف به موضوع خود از ویژگی لازم الرعایه بودن و تخلف و عدول ناپذیر بودن، برخوردارند و به قواعد امره (Jus Cogens) موسوم هستند.

هر چند وصف آرمانی اهداف و جهت‌گیری روند جهانی در حال گذار غالب می‌نماید، اما بر واقعیات و ضروریت‌هایی استوار است که کلیت این جریان را به "واقعیت عینی" و غیرقابل انکار تبدیل کرده است. به تعبیر دیگر، به رغم برخورداری از خاستگاه آرمانی و اخلاقی، این فرآیند پیر شتاب را نمی‌توان و نباید آرمانی و ذهنی تلقی کرد. بلکه به واقع واکنش عینی و پاسخی است بایسته به معضلات و نگرانی‌های برخاسته از آنچه در عمل به بشریت عارض گردیده است. روندی که البته از اهمیت نمادین فراوان نزد وجدان حقوقی جامعه بشری برخوردار است و محوریت آن بر اندیشه خردمندانه و هنجارهایی مبتنی است که از گذشته‌ای بسیار دور، از سوی انبیا، فلاسفه و اندیشمندان بر روی آنها اصرار و تأکید شده است. امری که لاجرم با ابتدای بر منطق عقلا و مصلحت، ضرورتاً محک نقدی است بر چگونگی حکمرانی دولتها در عرصه ملی و بین‌المللی. با تأکید بر حداقل معیارهایی که لازمه حیات جمعی توأم با صلح و امنیت است؛ صلح و امنیتی که ورای منافع دولتها، معطوف به آحاد بشر است. نظم حقوقی جدید بین‌المللی در حال شکل‌گیری، محصول این فرآیند است که روابط بین‌الملل را نه تنها در روابط بین ملت‌ها و رأی دولت‌های برخوردار از حاکمیت، بلکه فراتر از آن در روابط درون دولتی، در رابطه بین دولت و مردم، فرادستان و فرودستان، جستجو می‌کند. دولت پاسخگویی را طلب می‌کند که از رهگذر اقدامات نظارتی نهادهای غیردولتی، موظف و مکلف به رعایت باید‌ها و نبایدهایی تلقی می‌شود که در غیر آن صورت در روای مرزهای جغرافیایی به

شکل حقوقی‌وسیاسی مجبور به واکنش خواهد گردید. روندی که در پرتو جهانی‌شدن ارتباطات، نیازها، وابستگی‌ها و همبستگی‌ها عمق و گستره آن در حال فزونی است.

گسترش دموکراسی به عنوان یک الگوی حکومتی دموکراسی در بیشتر کشورهای جهان در حقیقت به گسترش و جهانی‌شدن حقوق بشر کمک می‌کند. دموکراسی حکومتی است مبتنی بر آراء و افکار عمومی و باید مستمرا نسبت به آن احساس مسئولیت کند؛ به سخن دیگر صرف دموکراتیک بودن منشأ حاکمیت برای دموکراسی کافی نیست، بلکه مسئولیت در مقابل مردم باید مستمر باشد و حکومت دائماً منشأ دموکراتیک خود را تجدید کند. ویژگی دیگر دموکراسی این

است که افکار عمومی باید به شیوه‌های آزاد و آشکار ابراز شود و شیوه‌های مناسبی برای ابراز آن همچون روزنامه آزاد، انتخابات، تحزب، مراجعه به آراء به عمومی وجود داشته باشد.

دموکراسی مستلزم کثرت‌گرایی اجتماعی است یعنی اینکه واقعیت هر جامعه‌ای مرکب از منافع و علائق و ارزش‌های گوناگون است و باید در نظر گرفته شود. شرط عملکرد رضایت بخش نهادهای دموکراتیک رعایت آزادی‌های اساسی از جمله آزادی بیان، انجمن و قلم است. دموکراسی مستلزم نسبی‌گرایی ارزشی و اخلاقی است و بنابراین هیچ گروهی حق ندارد در جایگاه حکومت، هیچ فلسفه یا ایدئولوژی خاصی را بر گروه‌های دیگر تحمیل کند. با تغییر افکار عمومی، حقایق و اخلاقیات هم دگرگون می‌شوند. این ویژگی‌ها که دموکراسی دارد در حقیقت مسائلی است که حقوق بشر بر آن تاکید می‌کند. بنابراین با گسترش دموکراسی به عنوان الگویی حکومتی، حقوق بشر نیز گسترش می‌یابد. در جهانی شدن اقتصاد که نظام سرمایه‌داری در جهان به عنوان یک الگویی اقتصادی جهانی می‌شود تولید، مصرف و ابزار تولید جهانی شده و به نوعی مالکیت خصوصی را تقویت می‌کند. تقویت مالکیت خصوصی در حقیقت تاکید بر آزادی افراد در فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد. حقوق بشر نیز بیش از همه تاکید بر فعالیت‌های آزاد افراد و گروه‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی بشر دارد. بنابراین جهانی شدن سرمایه‌داری باعث تقویت رژیم حقوقی حقوق بشر می‌شود. حقوق بشر هم به عنوان یک ارزش در عرصه جهانی مطرح است و هم به عنوان یک ابزار که کشورها آن را مورد توجه قرار می‌دهد. دموکراسی به عنوان یک ارزش آنجا مهم است که کرامت انسانی را به عنوان تنها رژیم حقوقی مورد توجه قرار می‌دهد و تنها ابرازی است که امروزه مشروعیت بخش رفتارهای کشورها در حوزه داخلی و خارجی است. با توجه به مباحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که حقوق بشر هم به عنوان یک ارزش و هم به عنوان یک قاعده رفتاری هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی مطرح است و حقوق بشر رفتار کشورها مورد سنجش قرار داده و مشروعیت بخشی آنها را می‌سنجد. بنابراین حقوق بشر به یک پدیده‌ای جهانی تبدیل شده است و همه کشورها به گونه ملزم به رعایت آنها می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

جهانی شدن با افزایش تعاملات و روابط انسانی باعث گردیده تا مفهوم صلح به معنای فقدان تهدید و جنگ، و برقراری آرامش در حیات انسانها، با امره شدن قواعد حقوق بشر در جهانی شدن به عنوان اولین و مهمترین هدف نظام بین‌الملل، به صورت فرهنگ صلح در قالب مطالعات صلح در روابط بین‌الملل ظهور و نمود یابد. نویسندگان معتقدند، جهانی شدن با مطرح کردن اندیشه حقوق بشری به عنوان هسته اصلی فرهنگ در جهانی شدن حقوق بشر باعث گردیده تا مطالعات صلح

مثبت در قالب نسل‌های حقوق بشر و مطالعات صلح منفی در قالب اصل مداخله بشر دوستانه و اصل مسئولیت حمایت در تعاملی دو طرفه با همپوشانی یکدیگر، نهادینه شدن فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل فراهم سازد. جهانی شدن و حقوق بشر دو وجه از وجوه مدرنیته هستند که ضمن تفاوت داشتن با یکدیگر، از هم جدایی ناپذیرند. اساساً این از خصایص مدرنیته است که در آشتی دادن میان وجوه متضاد، مشکل داشته است. شعارهای انقلاب فرانسه، آزادی، برابری و برادری بود، اما عملاً آزادی، برادری و برابری را بلعید. غرب و مدرنیته نتوانستند آزادی و عدالت را در کنار هم قرار دهند. دلیل امر این بود که سرمایه‌داری نمی‌توانست این دو را در کنار یک دیگر بگذارد. بنابراین، آزادی، آن‌هم آزادی اقتصادی، صحنه را از اغیار خالی کرد. لیبرالیسم، سوسیالیسم را از میدان خارج کرد و فردگرایی، جمع‌گرایی را راند؛ چنانکه نهضت‌های فمینیستی مدعی طرد مردسالار غربی است. جهانی شدن از این نظر که منشاء بین‌المللی دارد، می‌تواند زمینه را برای پیدایش مفهوم حق شهروندی جهانی پدید آورد، به ویژه آنکه ابزارهای رسانه‌ای از قبیل ماهواره و اینترنت نیز می‌توانند در این جهت مساعدت‌کننده باشند. از سوی دیگر، جهانی شدن سبب پدید آمدن توده‌ای از اقتدار بین‌المللی خواهد شد یا می‌تواند بشود یا حتی تا اندازه‌ای شده است و این خود می‌تواند تضمینی برای تعریف جدیدی از حقوق بشر و رعایت آن بشود و یا اینکه حتی سازمان ملل را در اجرای اعلامیه حقوق بشر معهود، دارای قدرت و پشتوانه نماید. از سوی دیگر، پیدایش سازمان‌های غیردولتی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، حفظ محیط زیست و... می‌تواند زمینه را برای رعایت حقوق بشر تقویت نماید. همچنین با کاهش قدرت دولت‌های ملی، آن دسته از موانع رعایت حقوق بشر که از سوی این دولت‌ها اعمال می‌شد؛ برداشته می‌شود؛ چنانکه با تقویت سازمان‌های منطقه‌ای امکان پیدایش سازمان‌های منطقه‌ای و محلی حقوق بشر بیشتر خواهد شد. از سوی دیگر، مسایلی از قبیل افزایش فقر، موجب افزایش شکاف‌های طبقاتی خواهد شد؛ چنانکه افزایش بیکاری به سبب گسترش تکنولوژی، سبب کاهش رفاه جمعی از انسانها و در نتیجه تشدید فقر و همه اینها موجب کاهش موجب کاهش قدرت بهره‌برداری از حقوق بشر خواهد شد.

## منابع فارسی

### کتاب

- آلیسون بریسک، گیرشون شافیر (۱۳۹۰)، امنیت ملی و حقوق بشر در جوامع مختلف، ترجمه  
عسگر قهرمانپور بناب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی



- ارسطو، محمدجواد، (۱۳۹۱)، نظام حقوق بشر اسلامی، تهران، انتشارات اندیشه
- جان بیلیس، استیو اسمیت (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست؛ روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- تسون، فرناندو (۱۳۹۴)، فلسفه حقوق بین‌الملل، ترجمه محسن محبی، تهران، شهر دانش، چاپ سوم
- ذاکریان، مهدی (۱۳۹۲)، همه حقوق بشر برای همه، تهران، نشر میزان
- سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر (دفتر اول)، تهران، شهر دانش، چاپ سوم
- عباسی، بیژن (۱۳۹۰)، حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین (سه نسل حقوق بشر در اسلام، ایران و اسناد بین‌الملل و منطقه‌ای)، تهران، نشر دادگستر
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۲)، نظریه‌های امنیت، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ایران معاصر
- فریمن، مایکل (۱۳۸۷)، حقوق بشر، ترجمه محمد کیوانفر، تهران، انتشارات هرمس
- فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۴)، صلح جاویدان و حکومت قانون، تهران، انتشارات فرهنگ نو
- قاری، سیدمحمد (۱۳۹۵)، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، شهردانش
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، تهران، انتشارات سمت
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ دوم
- مولایی، یوسف (۱۳۸۴)، حاکمیت و حقوق بین‌الملل، تهران، نشر علم
- نقیبه‌ی مفرد، حسام (۱۳۸۶)، حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، شهر دانش

### English Resources

- Navari, Cornelia (2000), **Internationalism and the State in the Twentieth century**, Routledge
- Risse, T., Ropp S.C. and Sikkink, k (Eds) (1999), **The power of human rights**. Cambridge, Cambridge university press

- Samantha Besson and Jhon Tasioulas (2010), **The Philosophy of International Law**, oxford university press
- **State sovereignty and international human rights regime**, IHRE- INTR 2006
- Vincent, Andrew (2010), **The politics of human rights**, Oxford university press